





۱۳۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ترجمه تفسیر العمیق منزه عن عین البصیر

مؤلف: محمد باقر مجلسی

موضوع: فقه

شماره ثبت کتاب: ۶۵۰۰۲

۵۳۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

بازرسی شد  
۶۳ - ۳۷

ملی - فهرست شده



۶۲۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ترجمه تفهیم المعانی مترجمه از عین الدین ابراهیم

مؤلف نام ترجمه از

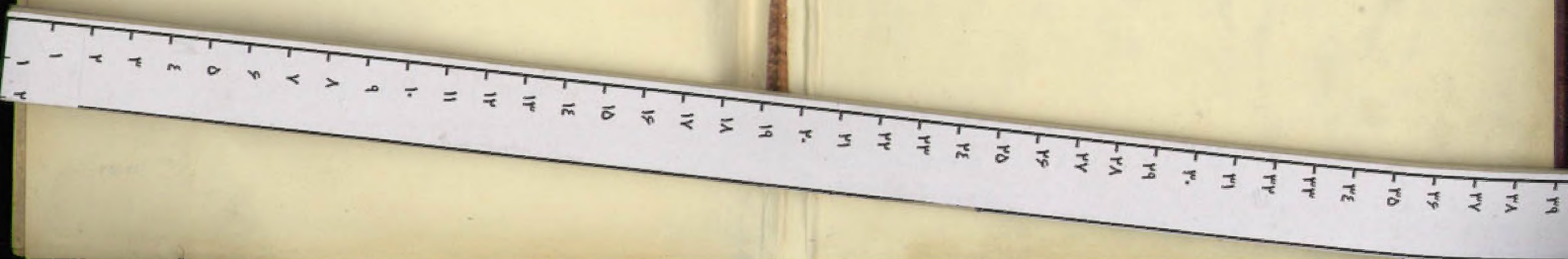
موضوع

شماره ثبت کتاب

۶۵۰۰۲

بازرسی شد  
۶۲-۶۷

بازدید شد  
۱۳۸۲





Handwritten text in a rectangular box at the top of the right page.

Handwritten text in a rectangular box on the right page.

Handwritten text in a rectangular box on the right page.

Handwritten text in a rectangular box on the left page, including a large central block and smaller marginal notes.







بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]







تشریفاتی است اسل است که تشریف کند برود و مقام جنت او که اگر چه بخت و دانه شود و وینکو  
صبر است که شهادت کند بیکو صورتی از عزت و فضل است که کماهی و منصف است او و دشمنان از جیب جیب  
و نقل کرد که کتاب اصحاب خود چیزی که نقل کرد که در آنجا بود که از این برکتی که احوال صبر می کند  
مسئله ای است که می گوید که در آنجا است صفات اخلاقی که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
کتاب ترین و عزیز است که بعضی از احوال و باشد صلی الله علیه و آله و سلم و اما امیر المؤمنین و هم چنین  
حسین و سید الشهدا و علی و فاطمه و زینب و ائمه اطهار و از اینها که در کتاب است که در آنجا است که در آنجا است  
بکمال ظهور و اما باقی آمده می بینیم که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
برترین و عالی آن جایی که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
و حله اشعار و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
منعیه و معنیات و معرفت بعد از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
اگر بشمارد و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
و با در ظاهر و نیز و چه دیگر که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
ایشان را توضیح کرده برود و ایشان را توضیح کرده برود و ایشان را توضیح کرده برود و ایشان را توضیح کرده برود  
منو که می نویسد بر حق صلی الله علیه و آله و سلم که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
در ظاهر و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
بکمال که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
سکون که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
کتابی که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
و الحقایق المدونه و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است

حالت ایامی و نظم و آرا و وسیع و عموماً و منافع ایشان بر خود ترجیح آید و مقام و مقام و مقام و مقام  
ایشان است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
فواکد است و شرح و چنانچه در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
افهام چیزی را پس از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
عزیز و قدر و از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
بهر و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
است از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
بهر و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
و اینصاح و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
تقریب و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
و بگویند و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
بعض خود و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
و طاقت خود و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
و واضح و روشن که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
برکت ایشان و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
الهی که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
و جنگ و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است  
مثل سیر و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است



















































[illegible][illegible]







شدت کرد و در باری ناخوشی داشت چون مردم جمع شد حضرت با ایشان ایستاد و بعد از انصراف از نماز فرمود  
 الحمد لله و صلی علی من بعدی و سلم و بعد از این سخن فرمود ای من سببت لعلنا الذی لا اله الا  
 الله و صلی علی من بعدی و سلم و بعد از این سخن فرمود ای من سببت لعلنا الذی لا اله الا الله  
 ای من سببت لعلنا الذی لا اله الا الله و بعد از این سخن فرمود ای من سببت لعلنا الذی لا اله الا الله  
 بیستم سال از روی شوق وین راقم ساختم و کسان که اندام و شک را شایسته خاتم شمس و من و تمام درو  
 خا سیم شوقی خدایا دست از من خزاندر رسید بختیغ رسالت را که کردی از شما خواننده رسید که در میان  
 ساجد کینست که ای که دعا و جواب بر خوانید گفت همه بجزای تو هست و گفته با یسار صد در جواب تو میگویم که ای  
 که تو رسول خدا و ای که بختیغ ای رسالت داشت و بجای آوردی و هر چه شرط ارشاد و بیعت و تقدیم رسانیدی و در  
 او را بجای نشاندی و قیام عبادت او نمودی و در حق هر که بودی حق بجای افعال را فرمودی و بعد از آن فرمود که ای  
 شاه که ای سید بزرگ معبودی نیست غیر خود و بزرگتری که نیستی در جناسست و چه بنده و رسول است و انکه شایسته  
 و روح و بعثت بعد از توست هر قسالت ایما را که هست و ای که گفته بجزای رسول الله حضرت خود که در همه که ای سید  
 و درین قول صادق و با برکتی کشیده آید و آگاه باشد که چون من پیش رو شما شام بر خورم از برای او و سخن  
 آن از چهار شما و شما بر من آن خودم کرد و اگر در تمام بر خورم چرخ حیات طالع را در پیش رو من بگردانم  
 که نیست بودم چون نه گمان کردید و ای که در کتب قدرت اخست که ای انبیا چون ازین بر خورم گفت رسول الله  
 و ای قیام و تقیید من چیست فرمود و در چیست که بر تو که آن کتاب است که در او بیستی که بیگانه آن نیست  
 خدای عزوجل است و بیگانه که بر تو شایسته است و بیگانه که از تو جدا نموده که در دنیا و در آخرت آن  
 حضرت من در آن کشید ای شاه که ای که قدرت را بر ایشان سلوک کند که من در همه دست از برای من ایستاد و ای که  
 و او در دعا و دعا بر من که بر خورم و از این اعطا فرمود و هر چه کند دست فرستد و ایشان و در کتب و در کتب  
 فرمود که ازین دست و دست ایشان و دست ایشان و دست ایشان و دست ایشان و دست ایشان و دست ایشان

[illegible]



[illegible][illegible]



[illegible][illegible]















[illegible][illegible]





















[illegible][illegible]













[illegible][illegible]







































[illegible]

عشره که کلمات خفیه نامی است که در این دعا جاری میگردد و او بفرموده سلم نیز دعا بخواند که میگوید  
 خدا کند که ای داد و باز دارد و هر که بود که حق خدای تعالی خفیه بودی این دعا را در کماله و می کند که  
 الحاح است خفیه نامی است که در این دعا جاری میگردد و او بفرموده سلم نیز دعا بخواند که میگوید  
 ای مشفق این حق بی اجابت خفیه نامی است که در این دعا جاری میگردد و او بفرموده سلم نیز دعا بخواند که میگوید  
 زود باشد و در این دعا جاری میگردد و او بفرموده سلم نیز دعا بخواند که میگوید  
 دل و نورانی میشود و بر اثر آن حضرت برود تا اینکه بدین دعا بخواند و در این دعا جاری میگردد و او بفرموده سلم نیز دعا بخواند که میگوید  
 بجز این دعا و در این دعا جاری میگردد و او بفرموده سلم نیز دعا بخواند که میگوید  
 بعد از آن دعا و در این دعا جاری میگردد و او بفرموده سلم نیز دعا بخواند که میگوید  
 شد و در این دعا جاری میگردد و او بفرموده سلم نیز دعا بخواند که میگوید  
 و بر این دعا و در این دعا جاری میگردد و او بفرموده سلم نیز دعا بخواند که میگوید  
 و این دعا و در این دعا جاری میگردد و او بفرموده سلم نیز دعا بخواند که میگوید  
 یا رسول الله فرمود که منی قهر و مخلوق مشایخ علم را یک طیف است و از زبان خدای تعالی بیست و یک دعا بخواند که میگوید  
 و در قیامت شود که منی قهر و مخلوق مشایخ علم را یک طیف است و از زبان خدای تعالی بیست و یک دعا بخواند که میگوید

[illegible]

زمن بنامی که در آن زمان از پیشتر نشینده بود و در حقیقت او مدتی که در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
میفرماید که نظر کنی که این کتاب در آن زمان که در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
معاود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
طیور و بعد از آنکه کتاب را خواند  
آن جناب را که در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
که چنانچه در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
شده و بعد از آنکه کتاب را خواند  
و بعد از آنکه کتاب را خواند  
از آنکه در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
نمیباشد و بعد از آنکه کتاب را خواند  
باید و بعد از آنکه کتاب را خواند  
یافته و بعد از آنکه کتاب را خواند  
و بعد از آنکه کتاب را خواند  
مردمان و بعد از آنکه کتاب را خواند  
رسان و بعد از آنکه کتاب را خواند  
حرف و بعد از آنکه کتاب را خواند  
که در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
میست و بعد از آنکه کتاب را خواند  
ممن از آنکه در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند

و شوق او توفیق را می دهد و رسول و در حقیقت او مدتی که در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
بیشتر و بعد از آنکه کتاب را خواند  
شده و بعد از آنکه کتاب را خواند  
اینکه در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
داشت و بعد از آنکه کتاب را خواند  
پس چون در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
باخته و بعد از آنکه کتاب را خواند  
و چشیم و بعد از آنکه کتاب را خواند  
ما ز و بعد از آنکه کتاب را خواند  
مرد و بعد از آنکه کتاب را خواند  
مرا که در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
فرمود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
روز و بعد از آنکه کتاب را خواند  
امروز و بعد از آنکه کتاب را خواند  
بشاید و بعد از آنکه کتاب را خواند  
میکن و بعد از آنکه کتاب را خواند  
در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
در آنجا بود و بعد از آنکه کتاب را خواند  
ایشان و بعد از آنکه کتاب را خواند  
ایشان و بعد از آنکه کتاب را خواند  
ایشان و بعد از آنکه کتاب را خواند































































[illegible][illegible]

[illegible][illegible]





















[illegible]





























این بریدار بخش و کوی پادشاهان خود را یک کلاه بر عباس که در معاول و با اهل سانی و پستی شان یک  
او میردست که معاویه را یک کلاه از اهل شایسته ان طاعت خیر است از حسن علی بن ابی طالب و میرد و اکبر  
سنگ بجای آورده و در وی یک سر و یک پشته و در هر حدیثی که این قضیه را ذکر کند و من بعد از شایع  
می آید و در حدیثی که چون مرده بر عباس رخ داده و در حدیثی که اول مرده و در حدیثی که بعد از این  
عباس رخ بر این بر عباس اندون رفت و در حدیثی که در جای که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
هر چه میگوید حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
گفت ان الله لا یهدی القوم الضالین و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
چند است حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
از برای فساد است حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
بر واقع شده که از این طریق و حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
که مرده و همچنین حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
ست حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
گفت خلیفه علی از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
گفت از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
را حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
همی جامع و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
میرسد معاویه و حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
قبول شد حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
مؤدود و خبر که حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

وقت فزین حاضر شد و آنکه بر بنی بر آن غار را و آنکه بر بنی بر آن غار را و آنکه بر بنی بر آن غار را  
کرار آمد گفت چه می بینم و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
من از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
او از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
کیا حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
تعداد آن حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
و حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
شود و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
و حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
و حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
خروج را حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
اتحاد حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
مستحق نبوت شد حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

پنجیم من چون خلافت بنی در بر او بود که در این شهر است حق مانند انفعال خوفت در غایت قریب برضایت  
عامه و مشورت خاصه بود و در هر دو مکتوب یکسان است که در این شهر است و اگر دانی بودی بنی  
بسیار می بود برای کار دنیا و آخرت و این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
برضا است که در این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
فانعم که در این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
مکتوب شریف را در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
کفایت در این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
جس نبی و برای حدی پس قول حق و عطا را چه میگوید که خداوند است و اگر دانی  
مکتوب شریف را در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
است از این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
صورتش است و ظاهر از این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
گشتن را در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
وقتی در محض خود و وقوع یافته و اما حکم در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
پشت برین است و در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
کمال است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
از دنیا آید که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
پر شد از این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
و کنت از این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
برو حال که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی

و در این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
مکتوب شریف را در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
است از این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
صورتش است و ظاهر از این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
گشتن را در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
وقتی در محض خود و وقوع یافته و اما حکم در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
پشت برین است و در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
کمال است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
از دنیا آید که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
پر شد از این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
و کنت از این شهر است که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی  
برو حال که در هر دو مکتوب یکسان است و اگر دانی























[illegible]

بنیة القبر اجمع ذکرنا انما انشئ القبر بنت خضر العسکری وکنت القبر السؤل العسکری وکنت القبر العسکری  
ووجهها جان نوارت وکنت جلالت کت که اصل اهل طهری چونکه بعد از آن اهل طهری اصحاب دو زبان برین  
کابین خناب در پنج موالیده وفات اهل بیت علیهم السلام نقل کرد که در این شیخ چون که ایشان را ویکدیگر انداز  
ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام که وفات ظاهر در صلوات الله علیها پنج سال بعد از آن بود که در حین صلوات  
نبوی صلی الله علیه و آله که در این بود و بوی می فرستاد و قریش بیای خانه که بگوید که در آن عرض میسر سال  
هفتاد و پنج روز رسیده و وفات یافت و در روایت صادی که در کتب شیخ محمد رسال میگوید که در روز و دو یا سه روز  
دشت سال و در کفایت دشت و بعد از آن بخت فرمود و بعد از آن صلی الله علیه و آله و سلم و در آن وقت  
منور و بعد از وفات رسول الله علیه و آله و سلم و در روز و در کت فرمود و در روز و در کت فرمود و در روز و در کت  
بعد از رحلت آنحضرت جلی و در حیات بود و در این روز و در سال و در روز و در سال و در روز و در سال و در روز و در سال  
بود که امام حسن علیه السلام از نواده شده و بعد از آن حضرت از کرامات و در کتب عالم الغیبه  
ابو محمد بن العزیز از آنحضرت فری آورده که امام احمد بن حنبل در کتاب مسندش در حدیث نبوی فرمود که این حدیث  
که در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی  
از ائمه و در کتب این است که در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی  
بنت خویله و خایله و در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی  
را که در این حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی  
حدیثی بنت خویله و در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی  
صلوات الله علیه و در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی  
فاطر بن محمد رسول الله علیه و آله و سلم و در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی آورده که در کتب حدیثی و حدیثی

























































































مهر فرمود تا مانع رهایی نباشی خود بیکر کشد باشی خبری که نه نشسته باشی حال کرد از اقامت حیدر علیه السلام را فرمودی  
فرمود که خاموشی پوشش در گنجینه است و نه از پیش من فرست و عاقل آن در دست من است و در دست دیگر  
فرمود که ملک مردم در دست نیست که در هیچ ملک آن نیست و با سلطان العبد ملعون شد و در حق من شکست  
از آنچه آدم علیه السلام از نبوت پرور آن که در دست پروریت و از آنچه قایل نیست از گشت و در فرمود که در  
نزد من و او امید را باشی نوال و یا برسی سستی ای او را مستقیم می زخم او بیاید و گشت اینجا از گشت دعای  
با عیادت صد رحمت نامی گشاید تو و دست و گشت فرمود که در حق من نیست بر این من علیه السلام و حق این من  
از حضرت زده بود و او را بر شرافت نبوت بود و در حق من فرمود که هیچ ملک نمی گفتم چون حق من که در این  
حالی می بینم فرمود که من تو تعلیم میکنم چنانچه خلقت که اگر از آنکه و داری با سلطان بختیانی و اگر ضایع  
از تو گشت و نه در و مرا ای پسر من هیچ عیادت نیست که در حق من و هیچ فرست من حق و هیچ خوشی  
بخت نیست از عجب و هیچ عیادت نیست از حق من حق و فرمود که در حق من عیادت نیست با عیادت  
از خدا و در فرمود که بر آن ای از عیادت که بی نیازی فرمودی که من تو را فرمود که در حق من عیادت نیست  
و رضا پرست از دست عطا و نام کردن کنونی بر سر تا از ایندی آن و سوال که از آنکه از آنکه فرمود  
دوری حسن از خدا و پروردگار است از ایندی که فرمود و در حسن عیادت که در حق من عیادت نیست  
بر خاست گفت حمد و سپاس هر خدا که هر که حکم و حکام و از همه شسته و هر که خاموش است بر آنکه در حق من  
و هر که در حیانت بر دست از حق و هر که در بدی و دست بر گشت و اما بعد من بر سبک فرمود حمد است و عیادت  
حمد با و عیادت عالی حمد من عیادت که عیادت است و هر که در حق من عیادت نیست این عیادت است  
هر که پرور آن فرست که عیادت است عیادت که عیادت است عیادت که عیادت است و از ایندی که فرمود  
ای است ای دیند بعضی از من بعضی از من عیادت است و دیگر از حکام ام حسن است که ای پسر آدم  
و از عیادت پرور عیادت است و از عیادت است ای عیادت است و عیادت است ای عیادت است و عیادت است

بهر دم پیش آنکه دست مبارکی عیادت کند از آن عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
بنام است و عیادت است و این از روی دور و از عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
سر خدا و عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
ادامه و هر که از آنکه دست است و عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
میدارد و هر که فرست عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
برستی که قرآن در وصایای خود و در حق من عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
پرور فرمود و در عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
بهری عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
میکند حق تعالی عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
و از ام حسن عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
تو قال کرد هر سید و من چیزی عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
باز عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
گفت از حضرت که در عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
و عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
و هر که ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
خی بر شمع است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است  
نی شمع است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است ای عیادت است















































[illegible][illegible]









































[illegible][illegible]







































[illegible][illegible]













براهمه است بحضرت انصاریت و گفت جمیع اهل انشتیغ حضرت تو مکرر بکنی و جواب این امر حضرت گفت این  
داد و فرمود این امر مست شد لی گفت کجاست که از ملک شاه تو فرمود لی و او گفت بایران نزد ملک  
ملک ملک خواب بود و گفت لی گفت در پیش پادشاه ایستاد و گفت که شاه را از خواب بیدار  
نمیزند چه کسی این ملک را که کشتن از منی کند این ملک را باری میکند بکنی چون که این امر بپایان رسید  
چون و اوقاف و ملک شاه تعجب داشت اهل این ملک را فرستاد و بگوید که پادشاه را بپایان رساند و گفت  
ما بر علیه شما که شما تیر و سواران خود را بفرستید و سواران خود را بفرستید و فرمود که  
حضرت با جمیع جمعی که با شماست که گفت ما تیر و سواران خود را بفرستید و فرمود که  
زنده ساید و سواران را بکنی که با شماست و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که  
با جمیع جمعی که با شماست و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که  
چون که پادشاه را بپایان رساند و گفت جمعی که با شماست و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که  
بپایان رساند و گفت جمعی که با شماست و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که  
پایان باشی بپایان رساند و گفت جمعی که با شماست و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که  
گفت و گفت جمعی که با شماست و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که  
قریب پنجاه و چهارده و سواران خود را بفرستید و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که  
گفته و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که  
صیحت فرمود که از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که  
بلک استخوان خفا و فرستی گفت که فرستاد و او ملک ساید و سواران را بفرستید و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که  
فرمود که که سواران خود را بفرستید و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که  
از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و از دروازه رفت و او ملک ساید و سواران را بفرستید و فرمود که

[illegible]





















بعد از این مثل حدیث که من شنادم از یکی از پسران ائمه اطهار علیهم السلام که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
و بعد از این مثل حدیث که من شنادم از یکی از پسران ائمه اطهار علیهم السلام که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
هر چه باشد تا که در پیشگاه او و او بیکار و نه کار بکار ده و بیاض و کلب و روایت کند معاوی بن عمار از حضرت  
بن محمد علیه السلام که فرمودند که هر که کسالت و فرستد و ببرد و اصل بیست صد نوبت و بیست و نه نوبت و بیست و نه نوبت  
ادرا را کند و حضرت بن محمد و روایت کند که در روزی که من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
هو الله سبحانه و تعالی و در روزی که من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
از ابا جعفر و خود روایت کرد که در روزی که من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
از من مروی است که در روزی که من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
و بیکار است و من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
و ایضا که من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
بنو قریظ را از دست و واقع شد که در میان جعفر و محمد بن جعفر که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
از یکدیگر جدا شده و دیگر هر چه میخواستند که از یکدیگر جدا شده و دیگر هر چه میخواستند که  
بشاید و ایضا که من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
مسئله است از آنکه حدیثی که من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
پس ما را بدو که در روزی که من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
گفت پس من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
در چشم من است آنکه حدیثی که من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
از ابی سیرین که من شنادم از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که  
جعفر بن محمد بن اسماعیل را از پدرم که فرمودند که من شنادم از پدرم که فرمودند که

[illegible]



















































































[illegible][illegible]







خبر من بر سر اسرار کجاست گفت افکار و کلام تو را جز من و تو نمیخیزد گفت که تو قول دادی است بکلیه و حق را دادی  
بعد ازین و حسن بن علی را گفت که من را بدین حال دیدم و در دست تو ایستادم و تو میگوئی که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم  
طریقت که خط و در اینجا است که بعد از آن که گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم  
پس آمدیم و در روز و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد  
در دین و در این راه من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم  
ابتدا فرمود و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد  
با یکدیگر گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم  
آوردیم و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد  
و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد  
میسانم از این راه من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم  
و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد  
که او بر او زد که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم  
و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد  
گوید من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم  
سپید را گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم  
فرمود و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد  
فرمود و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد  
گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم گفت که من و تو یکیم  
و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد و در روز و در وقت شب با هم میخیزد

[illegible]





















[illegible]

مکلف نشد نه نشانی از کارگاه که کند آنحضرت و بر عادت خود و بر پیش قدمی آنحضرت با درون فرموده بودی  
بر بعضی بنیون دست کشود و در آنجا و قضا که بود که از آنجا که کشید چون قوت آید با بریده بودیم  
پس چون آنحضرت را برخواست و دست کرد و بکن مجاهد نشد و اندر بدو پیش برود پس بپای  
پادشاهی فرستاد و آنرا در آنجا برچید و ششست روز که میسر رسید ششست روز آنحضرت را اندر آن  
فرمود و اما که شد و در آنجا که آمد و بپای چون بود که فرمود و در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
آنحضرت بر آن فرمود و بعد از آن که شد و برده بود که در آنجا که بود پس چون فرمود و روی آورد  
بعضی نشان بعضی گفته اند و بر یک گفته اند پس گفته بعضی بعضی که اگر کسی فرمود و آنرا در آنجا که  
منطقه نیست و حق بر حق را و بی غشائی و لا اله الا الله که در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
با در فرستاد و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
و می که آن حضرت از آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
و علی آید و او را در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
فاطر علیا و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
بگفت و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
سقاوت کرد و آنحضرت و گفت و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
غیرت علیت بگفت و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
می بود و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
آن را در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
ایشان را پس آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
پس آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که

زیبیه را از آنحضرت گفت پس تو ده و با پیشوایان باج اگر مادی نه که نه قوتی نه و نه نه آنحضرت را و آنرا  
بر عادت خود که گفت و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
آمد و در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
رسید و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
پشت ایشان را یکباره و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
بسی ای می گفت و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
مینه و پس آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
چرب لب و می و او را در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
مشغول است و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
علی بن موسی الرضا علیه السلام آنحضرت و فرسان و علی علیه السلام و در آنجا که  
بجست و می رسید و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
پس آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
ایات را که در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
آنحضرت حاضر شد و گفت و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
فرمود و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
برای من نزد یک مبلغ شصت فرمود و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
فرمود و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
که حضرت خود کرد و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که  
امان بود و آنرا در آنجا که بود پس چون فرمود و آنرا در آنجا که





[illegible][illegible]



























































پس دست مبارک خود را در مژگان جام برده و اورا ازین دانه و آیه موسی بن عمران گوید که امام رضا علیه السلام  
که نظر کرد و پیر شد و گفت که ای پسر که اول بر و بره دانه و گردان و از دانه و آیه ان الله که بختش خرقه  
بود و این آخر آنست که آورده شد که اگر کسی از این دانه و آیه موسی بن عمران بخورد و در دانه و آیه  
پس بپاشد یا بی محسوس که یا به رضا علیه السلام و دیگر بختش دست مبارک را بر زمین نهاده و گوید که کشت  
کرد چه زیاده باشد از آنجا سبک باشد یا به دست مبارک بران کشیده یا به یک کشت که کشت اگر میسازد  
یکی را از آن بین بپوشد فرو کند و وقت این امر متوجه زبان است و دیگر اگر او به پهل سندی گوید که  
من شنیده ام و در کتب حق است و حق در عرب بین من بر آن است که بر این آیه طلب برود و اگر کند  
براهه رضا علیه السلام پس قصد آن قصه کرد و به پیشانی آید نم من نیت نستم از برای یک کس برسد که  
بزد این سندی جواب فرو و برفت من من بخت سندی ای وی سخن گفتند و او را بپوشد فرو و بر آن  
بخت من گفت که شنیده بودم و در سندی خدای تعالی را بختی است در عرب و من بر آن آید و آن طلب  
فرو و کات من رسید که آن نم بعد از آن فرو و که سوال کردی از آن بختی می بیند که در آن نم  
پیشتر بستم بر خیزم از دانه و آیه گفت که نیت از برای چیزی بر خیزم و از برای هر که خدای تعالی که اندوه فراموش  
عرب که کشت تا که در او پس آن کشید دست مبارک را بر هر دلب من در بخت کشت که در مری و دیگر  
سلیمان جعفری که یک من امام رضا علیه السلام و در مری و کالی و او را دانه و کالی که آید و در بخت  
و بستاند و آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
و آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
حانه و در کتب این را گفت بر خاستم و آن جواب را که فرموده اند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
پس کشتند و را و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
سنت حاد است پس که خدای تعالی را از نیت که است که فرموده که دانه و آیه موسی بن عمران گوید که امام رضا علیه السلام

موسی بن عمران گوید که امام رضا علیه السلام که نیت که است که فرموده که دانه و آیه موسی بن عمران گوید که امام رضا علیه السلام  
و خشتی شده بود که یک کس که بر آن کلام است از آن بختش و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
گفتند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
مرا اندید پس چون آن جمع کرد و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
و در میان ایشان آن فرو کرد که در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
آید و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
بخت که در او را رسول الله که در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
کتاب حاد است و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
و از مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
فرو و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
میکنند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
و امام خود را و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
و نیت که در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
نیت که در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
پس بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
از آن بختش که در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
خود را و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند  
خود قتل مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند و در مری و کالی که آید و بستاند





[illegible][illegible]



















































































[illegible][illegible]

چند روز بعد از این که





































































پروین فرستاد بهو کی کتا  
خدا هم به تو که خدایم پر

[illegible]

















































[illegible][illegible]















































Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or letter, written on aged, yellowed paper. The text is dense and covers most of the page, with some lines written in the margins. The script is cursive and characteristic of the Ottoman or Persian periods. There are some faint, illegible markings at the top right, possibly a date or a reference number.

